



تقریرات درس خارج فقه

حضرت آیت الله سید محمد رضا مدرس طباطبایی یزدی (دامت برکاته)

سال تحصیلی ۹۲-۱۳۹۱

جلسه بیست و نهم؛ شنبه ۱۳۹۱/۹/۱۱

۳. عدم جواز حمل در موارد کفایت اعلام در تحقق أداء امانت

مرحوم شیخ رحمته می‌فرماید در مواردی که أداء امانت با اعلام و تخلیه‌ی بین مال و مالک محقق می‌شود، حمل آن [حتی برای تحویل به مالک]^۱ جایز نیست؛ چون تصرفی است که غیر مأذون می‌باشد، نه از طرف شارع و نه از قبل مالک. بله، اگر مالک قطعاً راضی باشد و یا احفظ نسبت به مال باشد که مالک به آن راضی است، آن تصرف مانعی ندارد؛ مگر این‌که مالک خاصی باشد که حتی راضی به نقلی که احفظ است نباشد.^۲

۴. وجوب فحص از مالک مجهول

مسأله‌ی دیگری که مرحوم شیخ رحمته مطرح می‌فرماید آن است که اگر مالک مال مأخوذ از جائز، مجهول

۱. مرحوم شیخ رحمته می‌فرماید حمل مال حتی برای تحویل به مالک جایز نیست؛ چون تصرفی است که در آن اذن ندارد؛ در حالی که حمل آن برای تحویل به مالک، مصداق آیه‌ی شریفه‌ی «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا» است و اذن شرعی بر آن دارد.
إن قلت: فرض آن است که أداء امانت با اعلام و تخلیه‌ی بین مال و مالک محقق شده، پس دیگر مصداق أداء امانت نمی‌باشد.
قلت: گرچه اعلام و تخلیه در تحقق أداء کافی است، ولی این‌طور نیست که اگر علاوه بر آن تحویل به مالک داد، مصداق أداء امانت نباشد، بلکه مصداق اتم أداء امانت بوده و عرف آن را به عنوان أداء امانت می‌بیند. امیرخانی

۲. کتاب المکاسب، ج ۲، ص ۱۸۵:

ذکر غیر واحد کما عن التذکره و المسالک و جامع المقاصد: أن المراد برد الأمانة رفع یده عنها و التخلیه بینه و بینها.
و علی هذا فیشکل حملها إليه؛ لأنه تصرف لم یؤذن فيه، إلا إذا کان الحمل مساویاً لمکانة الموجود فيه أو أحفظ؛ فإن الظاهر جواز نقل الأمانة الشرعیة من مکان إلى ما لا یکون أدون من الأول فی الحفظ.

بود، آیا فحص از مالک واجب است یا خیر؟

نظائر این مسأله با عناوین مختلف کثراً مورد ابتلاء است؛ مثلاً مالی پیدا می‌شود یا مالی از کسی جا می‌ماند، و صاحبش مجهول است یا مالی به دست ما می‌رسد که معلوم می‌شود غصبی بوده و مالک آن معلوم نیست، در چنین جایی وظیفه چیست؟ آیا فحص از مالک واجب است یا خیر؟ رسیدگی به این مسأله و فروع آن، بیشتر در این جا مورد بحث قرار می‌گیرد و بعضی هم در کتاب لقطه.

مرحوم شیخ می‌فرماید فحص از مالک در صورتی که هزینه نداشته باشد، واجب است^۱ - صورتی را که هزینه داشته باشد بعداً بحث خواهیم کرد - که دو دلیل می‌توان بر آن اقامه کرد:

ادله‌ی وجوب فحص از مالک مجهول

دلیل اول: آیات شریفه‌ی دالّ بر وجوب ردّ امانت

آیه‌ی شریفه‌ی ﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا﴾^۲ و ﴿فَلْيُؤَدِّ الَّذِي أُؤْتِمِنَ أَمَانَتَهُ﴾^۳ دلالت می‌کنند أداء امانت واجب است و بیان کردیم أداء امانت هر چیزی بحسبه است، در مثل عاریه به آن است که به مالک تحویل دهد و در مثل ودیعه به آن است که به مالک اعلام کرده و تخلیه‌ی بین مال و مالکش کند.

به هر حال أداء امانت به آن است که یا به مالک تحویل دهد و یا به او اعلام کند (به نحو عموم یا خصوص) که مالت در نزد من است به نحوی که مؤثر باشد و مالک بتواند ید بر آن بگذارد، و آن جایی که مالک را نمی‌شناسد، از باب مقدمه لازم است فحص کند تا بتواند أداء امانت کند. نهایت این که این مقدمه

۱. کتاب المکاسب، ج ۲، ص ۱۸۵:

و لو جهل صاحبه وجب الفحص مع الإمكان؛ لتوقف الأداء الواجب بمعنى التمكين و عدم الحبس على الفحص، مضافاً إلى الأمر به فى الدين المجهول المالك ... و لو احتاج الفحص إلى بذل مال، كاجرة دلال صائح عليه، فالظاهر عدم وجوبه على الآخذ، بل يتولاه الحاكم ولاية عن صاحبه، و يخرج من العين اجرة الدلال ثم يتصدق بالباقي إن لم يوجد صاحبه، و يحتمل وجوبه عليه؛ لتوقف الواجب عليه.

۲. سوره‌ی نساء، آیه‌ی ۵۸: ﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ إِنَّ اللَّهَ نِعِمَّا يَعِظُكُمْ بِهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ سَمِيعاً بَصِيراً﴾

۳. سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۲۸۳: ﴿وَإِنْ كُنْتُمْ عَلَىٰ سَفَرٍ وَلَمْ تَجِدُوا كَاتِباً فَرِهَانٌ مَّقْبُوضَةٌ فَإِنْ أَمِنَ بَعْضُكُمْ بَعْضاً فَلْيُؤَدِّ الَّذِي أُؤْتِمِنَ أَمَانَتَهُ وَ لِيَتَّقِ اللَّهَ رَبَّهُ وَلَا تَكْتُمُوا الشَّهَادَةَ وَمَنْ يَكْتُمْهَا فَإِنَّهُ آتَمٌ قَلْبُهُ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ﴾

وجوب شرعی ندارد و تنها وجوب عقلی دارد؛ چون وجوب مقدمه، عقلی است نه شرعی.

دلالت آیهی شریفه بر وجوب أداء امانت، چه امانت مالکی و چه امانت شرعی، تام است و از آنجا که أداء امانت متوقف بر فحص از مالک است، پس فحص از مالک لازم است. ولی با همه‌ی این‌ها بعید نیست گفته شود آیهی شریفه فرمان أداء امانت به اهل آن می‌دهد؛ نه خصوص مالک، و این‌که مالک، اهل آن است شکی در آن نیست، ولی با جهل به مالک می‌توان گفت به حسب روایات، فقراء یا ولی شرعی نیز اهل می‌باشند. بنابراین اگر دلیلی دلالت کرد که می‌توان مال مجهول المالک را به فقیر یا حاکم داد، با آیهی مبارکه تنافی ندارد.

دلیل دوم: روایات خاصه دال بر وجوب فحص

دومین دلیلی که بر وجوب فحص اقامه شده، روایات خاصه است که از آن روایات مبارکه، قاعدهی کلی وجوب فحص استفاده می‌شود. البته نه فقط به عنوان مقدمه‌ی اعلان و أداء، بلکه چه بسا ادعا شود این روایات دال بر وجوب شرعی آن است.

این روایات در ابواب مختلف، مانند کتاب الفرائض و الموارث، ابواب میراث الخثی و ما شبهه و کتاب اللقطه و ... پراکنده است. از جمله‌ی این روایات است:

۱. روایت معاویة بن وهب:

وَبِأَسْنَادٍ [مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى بْنِ عُبَيْدٍ] عَنْ
يُونُسَ عَنْ أَبِي تَابِتٍ^۱ وَ ابْنِ عَوْنٍ عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ وَهَبٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فِي رَجُلٍ كَانَ لَهُ
عَلَى رَجُلٍ حَقٌّ فَفَقَدَهُ وَ لَا يَدْرِي أَيْنَ يَطْلُبُهُ وَ لَا يَدْرِي أَحَى هُوَ أَمْ مَيِّتٌ وَ لَا يَعْرِفُ لَهُ وَارِثًا وَ

۱. در «استبصار» (ابن ثابت) نقل شده، ولی در «کافی» و «تهذیب»، ابی ثابت نقل شده است. و صاحب جامع الرواة (محمد علی الاردبیلی) در جلد ۲،

ص ۴۳۱ می‌فرماید:

أقول الظاهر والله أعلم ان أبا ثابت في جميع تلك المواضع سهو و اشتباه من النسخ و الصواب ابن ثابت و انه هو محمد بن أبي حمزة ثابت بن دينار بقرينة رواية أحمد بن محمد بن عيسى عن محمد بن أبي حمزة عن ذكره عن أبي عبد الله عليه السلام في (يب) في باب أوقات الصلاة و محمد بن أبي حمزة هذا هو ابن ثابت بن دينار و بقرينة رواية محمد بن أبي حمزة عن معاوية بن وهب في (يب) في باب المواقيت من أبواب الزيادات و في باب الزيادات بعد باب الاجارات و في (بص) في باب أول وقت الظهر و العصر و بقرينة كون أكثر الاخبار التي رواه ابن ثابت و أبو ثابت متحدا و عدم وجود أبي ثابت في تلك المرتبة هذا غاية تحقيق المرام في هذا المقام فليتدبر التدبر التام. ابن ثابت اسمه يوسف.

اگر کلام جامع الرواة اثبات شود، روایت در این صورت از لحاظ سند تمام خواهد بود؛ چون کشتی محمد بن ثابت بن دينار (محمد بن ابی حمزة الثمالی) را توثیق کرده است.

لَا نَسْبًا وَلَا وَكْدًا [بِلَدَاءٍ] قَالَ: اَطْلُبْ قَالَ: فَإِنَّ ذَلِكَ قَدْ طَالَ فَأَتَصَدَّقُ بِهِ؟ قَالَ: اَطْلُبْهُ.
 وَرَوَاهُ الصَّدُوقُ بِإِسْنَادِهِ عَنْ يُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنِ ابْنِ عَوْنٍ عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ وَهَبٍ
 نَحْوَهُ.^۱

ابی ثابت [یا ابن ثابت که در استبصار ذکر شده] و ابن عون هیچ کدام توثیقی ندارند، پس روایت که هم در کافی نقل شده، هم در تهذیب و استبصار و هم در من لا یحضره الفقیه، از لحاظ سند ناتمام است، ولی دلالتش بر وجوب فحص تمام است.

معاویة بن وهب می گوید: از امام صادق علیه السلام سؤال شد درباره‌ی مردی که بر عهده‌ی دیگری حقی داشت، [ولی وقتی که می‌خواست حقش را أداء کند] صاحب حق را پیدا نکرد و نمی‌داند که کجا او را پیدا کند و اصلاً نمی‌داند آیا او زنده است یا مرده، نه وارثی از او می‌شناسد، نه نسبی و نه فرزندی [خ.ب نه شهرش] حضرت به او فرمودند: دنبالش بگرد. عرض کرد: زمان زیادی سپری شده، آیا آن را صدقه بدهم؟ حضرت باز فرمودند: دنبالش بگرد!

نقد

این روایت علاوه بر ضعف سند، از لحاظ دلالت بر مدعا قابل مناقشه است؛ زیرا فرض در این روایت آن است که صاحب حق و مالک، معلوم است، فقط دسترسی به آن ندارد، در حالی که در ما نحن فیه مالک مجهول است و کم من فرق بین این که مالک معلوم باشد اما دسترسی به او ممکن نباشد و بین این که مالک مجهول باشد. بنابراین این روایت نمی‌تواند شاهی بر وجوب فحص در ما نحن فیه که مالک مجهول است باشد. بله، اگر کسی ادعا کند فرقی بین این دو نیست و غرض آن است که مال به مالکش برگردانده شود و حق به حقدار برسد، در این صورت می‌تواند شاهد بر مدعا باشد، ولی این متوقف است بر آن که بقیه‌ی روایات را بررسی کنیم که آیا می‌توان الغاء خصوصیت کرد یا خیر؟

۲. صحیح‌هی هشام بن سالم:

مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى بْنِ عُبَيْدٍ عَنْ يُونُسَ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ قَالَ: سَأَلَ خَطَّابُ الْأَعْوَرِ أَبَا إِبْرَاهِيمَ عليه السلام وَأَنَا جَالِسٌ فَقَالَ: إِنَّهُ كَانَ عِنْدَ أَبِي أُجَيْرٍ يَعْمَلُ عِنْدَهُ بِالْأَجْرَةِ فَفَقَدْنَاهُ وَبَقِيَ مِنْ أَجْرِهِ شَيْءٌ وَلَا يُعْرَفُ لَهُ وَارِثٌ قَالَ: فَاطْلُبُوهُ قَالَ: قَدْ طَلَبْنَاهُ فَلَمْ نَجِدْهُ قَالَ: فَقَالَ: مَسَاكِينُ وَحَرَكَ يَدَهُ قَالَ: فَأَعَادَ عَلَيْهِ قَالَ: اَطْلُبْ وَاجْهَدْ فَإِنَّ

۱. وسائل الشیعة، ج ۲۶، کتاب الفرائض و الموارث أبواب میراث الخنثی و ما أشبهه، ح ۲، ص ۲۹۷ و الکافی، ج ۷، ص ۱۵۳.

قَدَرَتْ عَلَيْهِ وَإِلَّا فَهُوَ كَسَبِيلٍ مَالِكٍ^١ حَتَّى يَجِيءَ لَهُ طَالِبٌ فَإِنْ حَدَّثَ بِكَ حَدَّثٌ فَأَوْصِ بِهِ إِنْ جَاءَ لَهُ طَالِبٌ أَنْ يُدْفَعَ إِلَيْهِ.^٢

این روایت از لحاظ سند تمام است، هرچند در مورد محمد بن عیسی بن عبید بعضی مناقشه کرده و حتی شیخ طوسی رحمته هم او را تضعیف کرده^٣، ولی منشأ این تضعیف، استثناء ابن ولید ایشان را از رجال نوادر الحکمه است که به نظر ما موجب تضعیف ایشان نیست و چون بعضی دیگر^٤ او را توثیق کرده‌اند، پس ما بنا را بر وثاقت محمد بن عیسی بن عبید می‌گذاریم.

هشام بن سالم می‌گوید: خَطَّابُ الْأَعْوَرِ از امام کاظم علیه السلام سؤال پرسید و من هم نشسته بودم، عرض کرد: نزد پدرم اجیری بود که با اجرت کار می‌کرد که [رفت و] دیگر او را ندیدیم و از اجرتش مقداری باقی مانده، وارثی هم برای او نمی‌شناسیم. حضرت فرمودند: دنبالش بگردید، عرض کرد: دنبالش گشتیم، ولی پیدا نکردیم. هشام می‌گوید: حضرت فرمودند [چه] مساکینی! و دستشان را تکان دادند. هشام می‌گوید خَطَّابُ دوباره حرفش را تکرار کرد [که گشتیم ولی

١. روضة المتقين فی شرح من لا يحضره الفقيه، ج ٤، ص ١٦٨:

«و الا فهو كسبيل ماله» أي يجوز له أن يملكها، و أن يتصدق بها، و أن تكون عنده أمانة.

٢. همان، ج ١، ص ٢٩٦ و الكافي، ج ٧، ص ١٥٣.

٣. الفهرست (للشيخ الطوسي)، ص ١٤٠:

محمد بن عیسی بن عبید البقطنی ضعیف استثناء أبو جعفر محمد بن علی بن بابویه عن رجال نوادر الحکمه و قال لا أروى ما يختص برواياته [بروایت]، و قيل إنه كان يذهب مذهب الغلاة ...

✓ رجال الشيخ الطوسي، ص ٣٩١:

محمد بن عیسی بن عبید البقطنی، یونسی، ضعیف [علی قول القمیین].

٤. رجال النجاشی، ص ٣٣٣:

محمد بن عیسی بن عبید بن یقظین بن موسی مولى أسد بن خزيمه، أبو جعفر، جليل في (من) أصحابنا، ثقة، عين، كثير الرواية، حسن التصانيف، روى عن أبي جعفر الثاني عليه السلام مكاتبة و مشافهة. و ذكر أبو جعفر بن بابويه، عن ابن الوليد أنه قال: ما تفرد به محمد بن عیسی من كتب يونس و حديثه لا يعتمد عليه. و رأيت أصحابنا ينكرون هذا القول، و يقولون: من مثل أبي جعفر محمد بن عیسی، سكن بغداد.

قال أبو عمرو و الكشي: نصر بن الصباح يقول إن محمد بن عیسی بن عبید بن یقظین أصغر في السن أن يروى عن ابن محبوب. قال أبو عمرو: قال القتيبي: كان الفضل بن شاذان رحمه الله يحب العبيدي و يثنى عليه و يمدحه و يميل إليه و يقول: ليس في أقرانه مثله. و بحسبك هذا التناء من الفضل رحمه الله. و ذكر محمد بن جعفر الرزاز أنه سكن سوق العطش ...

٥. به نظر می‌رسد مراد حضرت ابن باشد که این‌ها چقدر مسکین و بی‌چاره‌اند که پول مردم در نزدشان مانده، سختشان است [خود را به زحمت انداخته و] او را پیدا کرده پولش را بدهند. بعضی هم گفته‌اند منظور این است که احتمالاً حکم مسأله را از فقهای عامه پرسیده بودند و آن‌ها هم به گونه‌ی دیگری جواب داده بودند، حضرت هم خطاب به آنان می‌فرماید: چه مساکینی هستند که حکم خدا را زیر و رو می‌کنند. [یا به قرینه‌ی روایت دیگر هشام بن سالم و سؤال حفص الاعور، حضرت با این عمل ابراز نارضایتی و تعجب از فتوای عامه در دادن آن مال به مساکین و زیر و رو کردن حکم خدا می‌کنند.]]

پیدا نکردیم] و حضرت دوباره فرمودند: دنبال بگرد و تلاش کن، پس اگر پیدا کردی [که مال را به او بده] و الا آن مال مثل مال خودت می باشد تا وقتی که کسی سراغ آن مال بیاید و اگر حادثه ای برای تو اتفاق افتاد، وصیت کن اگر کسی به دنبال مال آمد، به او پرداخت شود.

اشکالی که بر استدلال به این روایت بر مدعا وارد است، مانند اشکال بر استدلال به روایت سابق است؛ زیرا در این روایت هم مالک معلوم است، هر چند دسترسی به او وجود ندارد، و از این جهت - ان شاء الله - بعداً سخن خواهیم گفت.

۳. روایت حفص بن غیاث:

مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنِ الصَّقَّارِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ الْقَاسَانِيِّ^۱ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ دَاوُدَ الْمَنْقَرِيِّ عَنْ حَفْصِ بْنِ غِيَاثٍ^۲ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام عَنْ رَجُلٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ أَوْدَعَهُ رَجُلٌ مِنَ اللُّصُوصِ دَرَاهِمَ أَوْ مَتَاعًا وَاللُّصُّ^۳ مُسْلِمٌ هَلْ يَرُدُّ عَلَيْهِ؟ فَقَالَ: لَنَا

۱. رجال النجاشي، ص ۲۵۵:

علی بن محمد بن شیره القاسانی (القاشانی) أبو الحسن کان فقیها، مکترا من الحدیث، فاضلا، غمز علیه أحمد بن محمد بن عیسی، و ذکر أنه سمع منه مذاهب منکره و لیس فی کتبه ما یدل علی ذلك. له کتاب التأدیب، و هو کتاب الصلاة، و هو یوافق کتاب ابن خانبه، و فیه زیادات فی الحج، و کتاب الجامع فی الفقه کبیر. أخبرنا علی بن أحمد بن محمد بن طاهر قال: حدثنا محمد بن الحسن قال: حدثنا سعد عن علی بن محمد بن شیره القاسانی (القاشانی) بکتبه.

۲. معجم رجال الحدیث، ج ۶، ص ۱۴۹:

قال النجاشي: حفص بن غياث بن طلق بن معاوية بن مالك بن الحرث بن ثعلبة بن ربيعة بن عامر بن خشم بن وهبيل بن سعد (سعيد) بن مالك بن النخع بن عمرو بن علة بن خالد بن مالك بن أود أبو عمر القاضي، كوفي، روى عن أبي عبد الله جعفر بن محمد عليه السلام و ولي القضاء ببغداد الشرقية لهارون ثم ولاه قضاء الكوفة، و مات بها، سنة أربع و تسعين و مائة ...

و قال الشيخ: حفص بن غياث القاضي عامي المذهب، له كتاب معتمد، أخبرنا به عدة من أصحابنا، عن محمد بن علي بن الحسين عن أبيه، و محمد بن الحسن، عن سعد بن عبد الله، و الحميري، عن محمد بن الوليد عن محمد بن حفص، عن أبيه، حفص بن غياث ...

و ذکر فی العدة فی بحث حجیة خبر الواحد، عمل الطائفة بأخبار حفص بن غیاث، و ینظر من مجموع کلامه فیه: أن العدالة المعبرة فی الراوی أن ینكون ثقة متحرزا فی روايته عن الکذب، و إن کان مخالفا فی الاعتقاد، فاسقا فی العمل، نعم رواية المعتقد للحق الموثوق به ینتقدم علی غیره فی مقام المعارضة. و المتحصل من ذلك: أن حفص بن غیاث ثقة و عملت الطائفة بروایاته. ثم إن الظاهر أن الرجل کان عامیا لشهادة الشيخ بذلك.

۳. تاج العروس من جواهر القاموس، ج ۹، ص ۳۵۵:

اللُّصُّ: السَّارِقُ، مَعْرُوفٌ، وَ يُنْكَتُ، عَنِ ابْنِ دُرَيْدٍ، وَ زَادَ: لُصْتًا، وَ أَبْدَلُوا مِنْ صَادِهِ تَاءً وَ غَيَّرُوا بِنَاءَ الْكَلِمَةِ لِمَا حَدَّثَ فِيهَا مِنَ الْبَدَلِ: وَ قَالَ اللَّحْيَانِيُّ: هِيَ لُغَةٌ طَيِّبَةٌ وَ بَعْضُ الْأَنْصَارِ، وَ قَدْ قِيلَ فِيهِ: لُصْتُ، فَكَسَرُوا اللَّامَ فِيهِ مَعَ الْبَدَلِ، وَ فِي التَّهْذِيبِ وَ الصَّحَاحِ: اللَّصُّ، بِالضَّمِّ، لُغَةٌ فِي اللَّصِّ، وَ أَمَّا سَبِيؤِيَّةٌ فَلَا يَعْرِفُ إِلَّا لِصًّا، بِالْكَسْرِ جَ لُصُوصٌ، أَيْ جَمَعَ لِصًّا، بِالْكَسْرِ، كَمَا هُوَ نَصُّ سَبِيؤِيَّةٍ وَ زَادَ: لِصَاصًا، وَ فِي التَّهْذِيبِ: وَ الْأَصَاصُ. قَالَ: وَ لَيْسَ لَهُ بِنَاءٌ مِنْ أُبَيَّةٍ أَدْنَى الْعَدَدِ.

و قال ابن دُرَيْدٍ: جَمَعَ لِصًّا، بِالْفَتْحِ، لُصُوصٌ، وَ جَمَعَ لِصًّا، بِالْكَسْرِ، لُصُوصٌ، وَ لِصَصَةً، مِثْلُ قُرُودٍ وَ قِرْدَةٍ، وَ جَمَعَ اللَّصُّ: لُصُوصٌ، مِثْلُ خُصٍّ وَ

يُرُدُّهٗ فَإِنْ أَمَكَّنَهُ أَنْ يَرُدَّهُ عَلَىٰ أَصْحَابِهِ فَعَلَ وَإِلَّا كَانَ فِي يَدِهِ بِمَنْزِلَةِ اللَّقْطَةِ يُصِيبُهَا فَيَعْرِفُهَا حَوْلًا فَإِنْ أَصَابَ صَاحِبَهَا رَدَّهَا عَلَيْهِ وَإِلَّا تَصَدَّقَ بِهَا فَإِنْ جَاءَ طَالِبُهَا بَعْدَ ذَلِكَ خَيْرُهُ بَيْنَ الْأَجْرِ وَالْعُرْمِ فَإِنْ اخْتَارَ الْأَجْرَ فَلَهُ الْأَجْرُ وَإِنْ اخْتَارَ الْعُرْمَ غَرِمَ لَهُ وَكَانَ الْأَجْرُ لَهُ. وَبِإِسْنَادِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ مِثْلَهُ وَرَوَاهُ الصَّدُوقُ بِإِسْنَادِهِ عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ دَاوُدَ نَحْوَهُ وَرَوَاهُ فِي الْمُقْنَعِ عَنْ حَفْصِ بْنِ غِيَاثٍ وَرَوَاهُ الْكَلْبِيُّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ الْقَاسَانِيِّ عَنْ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ دَاوُدَ عَنْ رَجُلٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام.^١

این روایت که در کتب اربعه نقل شده، از لحاظ سند حداقل به خاطر القاسم بن محمد الجوهری [یا القاسم بن محمد الاصفهانی]^٢ ناتمام است.

حفص بن غیاث می گوید: از امام صادق عليه السلام سؤال کردم درباره‌ی فرد مسلمانی که دزدی نزد او دراهم یا متاعی را به ودیعه می گذارد و آن دزد هم مسلمان است، آیا باید آن مال را به آن دزد برگرداند؟ حضرت فرمودند: بر نمی گرداند پس اگر برایش ممکن بود به صاحبانش برگرداند، برمی گرداند و الا آن مال به منزله‌ی لقطه است که باید یک سال تعریف و اعلام کند، پس اگر صاحبش پیدا شد، به او رد می کند و الا آن را صدقه می دهد. اگر بعد از صدقه دادن صاحبش پیدا شد، او را مخیر می کند این که اجر صدقه را ببرد یا غرامت آن را بگیرد. پس اگر اجر را انتخاب کرد، اجر مال اوست و اگر غرامت را انتخاب کرد، به او پرداخت می کند و اجر برای خودش محسوب می شود.

در این روایت بیان می کند بدون فحوص حتی نمی تواند صدقه بدهد و بیان می کند یک سال - مانند لقطه - باید تعریف و اعلام کند، که آیا این لازم است یا خیر، در بخش دیگری به آن خواهیم پرداخت.

٤. موثقه‌ی هشام بن سالم:

وَ [مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ] بِإِسْنَادِهِ^٣ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ سَمَاعَةَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ زِيَادٍ عَنِ

^١ خُصُوصًا، وَ جُمِعُ لُصَّتِ لُصُوتٌ، وَ هِيَ لُصَّةٌ، بِالْفَتْحِ، جَ لُصَاتٌ وَ لُصَائِصٌ، الْأَخِيرَةُ نَادِرَةٌ.

در یک متن بسیار قدیمی از یک اعرابی در قضیه‌ای نقل شده بود که لُص بالضم غلط است.

١. وسائل الشیعه، ج ٢٥، کتاب اللقطه، باب ١٨، ح ١، ص ٤٦٣ و تهذیب الاحکام، ج ٦، ص ٣٩٦.

٢. القاسم بن محمد الجوهری در امهات کتب رجالی توثیقی ندارد و برخی هم گفته‌اند مراد در این جا به قرینه‌ی روایت علی بن محمد

القاسانی، القاسم بن محمد الاصفهانی است که ایشان هم توثیق ندارد.

٣. تهذیب الاحکام، المشیخه، ص ٧٥.

هشام بن سالم قال: سأل حفص الأعور أبا عبد الله عليه السلام وأنا عنده جالس قال: إنه كان لأبي أجير كان يقوم في رحاه وله عندنا دراهم وليس له وارث فقال أبو عبد الله عليه السلام: تدفع إلى المساكين ثم قال: رأيك فيها ثم أعاد عليه المسألة فقال له مثل ذلك فأعاد عليه المسألة الثالثة فقال أبو عبد الله عليه السلام: تطلب وارثاً فإن وجدت وارثاً وإلا فهو كسبيل مالك ثم قال: ما عسى أن تصنع بها ثم قال: توصي بها فإن جاء طالبها وإلا فهي كسبيل مالك^١.

سند شیخ به الحسن بن محمد بن سماعة ثقی و اقفی تمام است، محمد بن زیاد هم همان محمد بن ابی عمیر است که از اجلاء است و هشام بن سالم هم توثیق دارد، پس این روایت از لحاظ سند تمام است.

هشام بن سالم می گوید: حفص الاعور از امام صادق عليه السلام سؤال کرد و من حضور داشتم، عرض کرد: پدرم اجیری داشت که در آسیاب به او کمک می کرد، دراهمی از او نزد ما هست، ولی وارثی ندارد [که به وارثش پرداخت کنیم]. حضرت فرمودند: به مساکین پرداخت می شود. دوباره عرض کرد نظر شما را در این مسأله می خواهم^٢ و مسأله را دوباره بیان کرد و حضرت هم همان پاسخ را دادند، دوباره [حفص الاعور] همان را گفت [که نظر شما را می خواهم] و برای بار سوم سؤال را تکرار کرد، حضرت در پاسخ فرمودند: به دنبال وارثی برای

و ما ذكرته في هذا الكتاب عن الحسن بن محمد بن سماعة فقد اخبرني به احمد بن عبدون عن ابى طالب الانبارى عن حميد بن زياد عن الحسن بن محمد بن سماعة، و اخبرني أيضا الشيخ ابو عبد الله و الحسين بن عبيد الله و احمد بن عبدون كلهم عن ابى عبد الله الحسين بن سفيان البرزوفى عن حميد بن زياد عن الحسن بن محمد بن سماعة. طريق دوم شيخ تمام است.

١. وسائل الشيعه، ج ١٨، تنمة كتاب التجارة، ابواب الدين و القرض، باب ٢٢، ح ٣، ص ٣٦٢ و تهذيب الاحكام، ج ٧، ص ١٧٧.
٢. [شاید حضرت به خاطر تقیه، نظر فقهای عامه را بیان می کنند که باید به مساکین بدهد. حفص الاعور عرض می کند آقا! من نظر شما را می خواهم که دوباره حضرت همان پاسخ را می دهند. حفص الاعور برای بار سوم از حضرت می خواهد نظر خودشان را بیان کنند که حضرت نظر خودشان را می فرمایند که باید دنبال وارث او باشد، پس اگر پیدا کرد به او بدهد و الا مانند مال خودش باشد تا وقتی که طالبی برای آن بیاید. نقل من لا يحضره الفقيه هم این معنا را تقویت می کند.

✓ من لا يحضره الفقيه، ج ٤، ص ٣٣٠:

و روى صفوان بن يحيى عن عبد الله بن جندب عن هشام بن سالم قال: سأل حفص الأعور أبا عبد الله عليه السلام وأنا حاضر فقال: كان لأبي أجير و كان له عنده شيء فهلك الأجير فلم يدع وارثاً و لا قرابة و قد ضقت بذلك كيف أصنع؟ فقال: رايك المساكين رايك المساكين فقلت: جعلت فداك إنى قد ضقت بذلك كيف أصنع؟ فقال: هو كسبيل مالك فإن جاء طالب أعطته.

مرحوم مجلسی اول هم در شرح روایت می فرماید:

✓ روضة المتقين فی شرح من لا يحضره الفقيه، ج ١١، ص ٣٧١:

قوله عليه السلام «رایک المساکین» مکرراً أى إنک ترى أنه يجب أن يعطى المساكين و الحال أن الحكم ليس بذلك، بل هو كسائر أموالك كاللذعة (أو)

لأنه فى ذمته و لم يتعلق بماله و يجب عليه التفحص إلى أن يموت ثم يوصى بمقدار المال.]]

او بگردد، پس اگر وارثی برای او پیدا کردی [فبها] و الا مانند مال خودت است. سپس فرمودند: چه کار بناست انجام دهی با آن؟^۱ سپس فرمود: وصیت می‌کنی به آن پس اگر طالبی آمد [فبها] و الا مانند مال خودت است.

این روایت شبیه روایت دیگر هشام بن سالم است که کافی نقل فرموده بود و بعید نیست همان باشد، گرچه از دو امام و با تفاوت‌های مختصری که دخیل در معنا نیست نقل شده است. تنها اشکالی که باز بر استدلال به این روایت وارد است این است که مالک در این جا معلوم است و مجهول المالک نیست.

تقریر متن: عبدالله امیرخانی

استخراج منابع و روایات: جواد احمدی

۱. [یعنی حالا که نظر خودم را گفتم چه کار انجام می‌دهی؟]